

## سرمایه‌داری، جامعه‌ی مدنی و مبارزه‌ی طبقاتی

انسان برای ادامه‌ی حیات خود به غذا، لباس، مسکن و سایر لوازم مادی نیاز دارد. تمامی این نیازها در پرتو کار به‌دست آمده و برطرف می‌شوند. کار به عمل انسان بر روی مواد خام موجود در طبیعت به کمک ابزارآلات برای رفع نیازهای انسانی گفته می‌شود. به‌عبارتی می‌توان گفت کار منشأ تمامی تولیدات و ثروت‌های مادی در اجتماع است. پس نقش اصلی در تولید ثروت را کسانی ایفا می‌کنند که مستقیماً در امر تولید درگیر هستند و با صرف نیروی کار خود به کمک ابزارآلات فرآیند تولید را به پیش می‌برند. شکل تولید ثروت‌های مادی در اجتماع طی دوره‌های مختلف بر اساس روابط و شرایط خاص آن دوره سامان می‌یابد که تحت عنوان **شیوه‌ی تولید** به توضیح آن می‌پردازیم.

در شیوه‌ی تولید بررسی نیروهای مولد (نیروهای تولیدگر و سازنده) و روابط تولیدی از اهمیت زیادی برخوردار است. منظور از نیروهای مولد، نیروی کار انسانی+ ابزار آلات و وسایل تولید+ زمین و مواد خام است. بر طبق تعریفی که از کار ذکر شد، انسان با صرف نیروی کار خود (جسمی/ذهنی) ابزار و وسایلی که امر تولید را تسهیل می‌کند به کار می‌گیرد و با استفاده از مواد خامی که یا در طبیعت موجود است یا مصنوع، نیازهای خود را برطرف می‌کند. آنچه که دارای اهمیت است نقش نیروی کار انسانی در امر تولید است. زیرا بدون این نیروی انسانی فرایند تولید از همان ابتدا مختل می‌شود. نیز، روابط تولیدی که به توضیح نوع و شکل مالکیت بر ابزار تولید (خصوصی/اشتراکی) و هم‌چنین چگونگی توزیع ثروت تولیدشده در بین انسان‌ها می‌پردازد، تعیین‌کننده‌ی شکل زندگی اجتماعی و جایگاه افراد و روابط میان آن‌ها خواهد بود.

زیست بشر تاکنون شیوه‌ی تولیدهای مختلفی را به خود دیده است و شکل مشخص شیوه‌ی تولید در یک دوره، که حکم **زیربنا** را برای اجتماع دارد، ویژگی‌ها، فرهنگ، عادات و خُلقیات را در سطح اجتماعی موجب می‌شود. پس می‌توان گفت که تولید و روابط موجود در تولید است که زندگی اجتماعی را شکل می‌دهد. این روابط و چگونگی آن و مهم‌تر از همه شکل مالکیت است که مدل توزیع ثروت را تعیین می‌کند، فارغ از این‌که تولیدکننده‌ی اصلی چه کسی است و به‌دنبال شکل مالکیت، این‌که چه کسی ثروت تولید شده را تصاحب می‌کند، شکل جامعه اعم از طبقاتی یا غیرطبقاتی، جایگاه افراد و در کل **روبنا** را تشکیل می‌دهد.

انسان تاکنون شیوه‌ی تولیدهایی مثل کمون‌های اشتراکی، برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری را تجربه کرده است. حال به بررسی شیوه‌های تولید برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری و مشخصاً نیروهای مولد و روابط تولیدی موجود در این شیوه‌های تولید می‌پردازیم.

ما در هر سه دوره‌ی برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری شاهد استثمار و بهره‌کشی یک طبقه از طبقه‌ی دیگر بوده‌ایم. نیروهای مولد یا تولیدگر در هر سه دوره به‌ترتیب برده‌ها، رعیت‌ها و کارگران بوده‌اند. اما به دلیل روابط تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی، طبقه‌ی مالک دسترنج و ثمره‌ی کار این طبقه‌ها را تصاحب کرده است و صرفاً به دلیل مالکیت برده‌داران، فئودال‌ها و سرمایه‌داران بر نیروهای مولد و ابزارهای تولید، توزیع محصولات تولید شده نیز نابرابر بوده است. به‌نحوی که سهم هر کدام از طبقات زیردست از ثروت‌های خلق شده به‌دست خودشان در هر سه دوره فقط در حد بازتولید و زنده‌ماندن خودشان بوده است. به این شکل است که بر اساس این که چه کسانی مستقیم در امر تولید درگیر هستند و در نهایت چه کسانی تولیدات را تصاحب می‌کنند شاهد به‌وجود آمدن دو طبقه در شیوه‌های تولید ذکر شده هستیم: طبقه‌ی درگیر در امر تولید (برده‌ها، رعیت‌ها و کارگران) و طبقه‌ی تصاحب‌کننده‌ی محصولات و تولیدات (برده‌داران، فئودال‌ها و سرمایه‌داران).

در هر دوره بین دو طبقه تخصص و تضادی حل‌نشده‌ی موجود است، البته حل‌نشده‌ی تا زمانی که فرآیند تصاحب ارزش و ثروت خلق شده توسط یک طبقه ادامه داشته باشد و حل‌شدنی زمانی که دیگر خبری از تصاحب و استثمار نباشد یا به اصطلاح **طبقات لغو شود**. مختصراً به شباهت استثمار موجود در هر سه دوره پرداختیم. حال بپردازیم به تفاوت‌هایشان. در دوران برده‌داری برده‌ها عملاً هیچ کنترلی بر زندگی و اعمال خود نداشتند به‌طوری که تماماً در اختیار برده‌دار بودند. برده‌دار بود که تصمیم می‌گرفت کدام برده را به خدمت بگیرد یا برده خود را به چه کسی بفروشد و در مقابل تنها چیزی که برده در ازای کارش دریافت می‌کرد مقداری غذا و جای خواب از طرف برده‌دار بود آن‌هم صرفاً به خاطر این که زنده بماند و فرآیند خدمت به ارباب ادامه داشته باشد. برده‌ها به کلی از هر نوع تصمیم برای زندگی خود منع شده و اختیار هیچ‌گونه تصمیمی را نداشتند.

در دوران شیوه‌ی تولید فئودالی به دلیل پیشرفت جوامع و بهبود کشاورزی و تولید به نسبت دوران برده‌داری وضعیت متفاوت شد. رعیت‌ها در قیاس با برده‌ها برده‌ها شاید که دارای وضعیت بهتری بودند، از این نظر که می‌توانستند ازدواج کنند و بدون نیاز به اجازه‌ی فئودال‌ها یک‌سری تصمیم‌ها بگیرند، اما از نظر جایگاه تولیدی‌شان رعیت‌ها کسانی بودند که به همراه قطعات زمین بین فئودال‌ها خرید و فروش می‌شدند، طوری که یک رعیت تا آخر عمر مجبور به کار کردن بر روی یک زمین می‌شد. سهم این طبقه از تولیداتی که انجام می‌دادند در حد یک چهارم کل محصولات زمین بود، مابقی محصولات یعنی سه چهارم و گاه‌ها بیشتر را شخص فئودال تصاحب می‌کرد بدون این که حتی کوچک‌ترین مشارکتی در کارهای مربوط به کاشت و داشت و برداشت انجام دهد و استثمار، هرچند در شکل متفاوت‌تر از دوران برده‌داری، اما با شدت قبل کماکان ادامه داشت.

همان‌طور که گفتیم شکل استثمار دوران فئودالی با برده‌داری هرچند تفاوت‌هایی از نظر سبک زندگی و جایگاه فرد را با خود حمل کرد اما ما واقف بر خشونت آشکار و بی‌پرده علیه برده‌ها و رعیت‌ها هستیم. برده‌ها و رعیت‌ها

آشکارا استثمار می‌شدند و ثروت و محصول به دست آمده از دست‌رنج‌شان توسط اربابان و فئودال‌ها به‌طور علنی و بدون هیچ سانسوری غارت و تصاحب می‌شد. در دوران کنونی نیز که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری حاکم است ما باز هم شاهد همان استثمار و تصاحب، همان زور و خشونتِ مربوط به روابط تولیدی موجود در دوره‌های پیشین از جانب سرمایه‌داران علیه کارگران هستیم. اما نه به آشکاری و وضوح دوره‌های پیشین بل که در پس پرده‌ای به نام **جامعه‌ی مدنی**.

در قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷ با گذار از دوران فئودالی، سیستم و شیوه تولیدی به‌مراتب وحشی‌تر و افسارگسیخته‌تر از نظام‌های پیشین به نام سرمایه‌داری تکوین یافت و رفته‌رفته با خشونتی سیستماتیک پایه و مبنای مدل اقتصادی بسیاری از حکومت‌ها گشت. در این سیستم ما شاهد استثمار و خشونتی آشکار به مانند دوره‌های پیشین نیستیم بل که با مفهوم‌هایی ذهنی وضعیت را معنایی جدید و فریبنده داده‌اند تا استثمار و خشونتِ اعمال‌شده بر کارگران را پنهان و منکر شوند.

در نظام و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری روابط تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی است. نیروهای درگیر در امر تولید، یعنی کارگران، کسانی هستند که جز بر نیروی کار خود بر هیچ چیزی مالکیت ندارند و برای امرار معاش ناچار به فروش نیروی کار خود و کار کردن برای صاحبان سرمایه می‌شوند. این طبقه (کارگران) تمامی فرایند تولید را به‌پیش برده و با کار و نیروی بدنی و فکری خود به کمک ابزارآلات، ثروت و نعمت می‌آفریند. اما به دلیل مالکیت خصوصی، شخص یا اشخاص صاحب سرمایه تمامی تولیدات و ثروت‌های خلق شده توسط کارگران را زیر سلطه‌ی خود دارند بدون این‌که در امر تولید هیچ مشارکتی داشته باشند. تا این‌جا کار دیدیم که استثمار هم‌چنان مانند دوره‌های برده‌داری و فئودالی ادامه دارد با این تفاوت که با گذارهایی که از شیوه‌ی تولیدهای پیشین شکل گرفته و تکاملی که در سطح نیروهای مولد شکل گرفته مردم دیگر پذیرای رعیت یا برده بودن نیستند. پس باید با جایگزین کردن مفاهیم دیگری این طبقه‌ی ستمکش و رنج‌دیده را فریب داد. **جامعه‌ی مدنی آن پدیدار و شکل میانجی‌ای است که با تعریف عباراتی مانند دموکراسی، حقوق بشر، عدالت، آزادی و برابری، استثمار و بهره‌کشی آشکار را پنهان و انکار می‌کند.**

جامعه‌ی مدنی میدانی است مخصوص دوران سرمایه‌داری. آحاد جامعه (با نادیده گرفتن جایگاه طبقاتی‌شان) به عنوان مردم، شهروند و افرادی برابر و آزاد بازتعریف شده‌اند که در کل جامعه‌ی انسانی را تشکیل می‌دهند. در جامعه‌ی مدنی بر فردگرایی تأکید بسیاری می‌شود و القا می‌کنند که هرکس منافی دارد که باید در چهارچوب جامعه‌ی مدنی، برای دستیابی به منافعش و همانا بقای حیاتش با دیگران به رقابت بپردازد. از همین مجرا و دیدگاه است که معنا و مفهوم آزادی را تقلیل و تحریف کرده‌اند و آزادی صرفاً در حد و قواره‌ی آزادی فکر و عقیده، آزادی نوع پوشش، انتخاب محل زندگی و نوع غذایی که خورده می‌شود می‌ماند. در ادامه توضیح

خواهیم داد حتی همین تصمیم‌ها و انتخاب‌هایی که آزادی می‌نامند بی‌تأثیر از شکل کلی شیوه‌ی تولید و روابط تولیدی موجود در جامعه نیست و چقدر تحت تأثیر جایگاه طبقاتی افراد قرار می‌گیرد. در جامعه‌ی مدنی افراد خود را دارای فرصت‌های برابر برای رشد مادی می‌پندارند و این‌گونه القا می‌شود که اگر کسی در جایگاه مناسب و از وضعیت معیشتی خوبی برخوردار نیست لابد خودش چنین انتخابی داشته است، یا از روی کم‌هوشی، تنبلی و بی‌عرضه‌گی بوده است و برعکس کسی که موفق به کسب ثروت و زندگی لاکچری شده است، ثمره و نتیجه‌ی هوش و زحمات شبانه‌روزی خود او بوده است. می‌گویند اگر کارگران و فرودستان بی‌پولند دلیلش بی‌عاری و بی‌عرضه‌گی آن‌هاست و اگر صاحبان سرمایه پول‌دار و خوش‌گذران‌اند نتیجه‌ی باهوشی و زحمات شبانه‌روزی آن‌هاست. اما ما کارگران می‌دانیم که در نظام سرمایه‌داری آن‌کس که کار می‌کند و ثروت و نعمت می‌آفریند هیچ چیز ندارد و آن‌کس که صاحب ابزار تولید است و کار نمی‌کند همه‌چیز دارد و بر ثروت و نعمت‌های خلق‌شده به دست ما کارگران شاهانه لم داده است. در چهارچوب جامعه‌ی مدنی، طوری از عدالت حرف زده می‌شود گویی خبری از استثمار و ستم و ظلم نیست و تمامی حق و حقوق‌ها پرداخت می‌شود. جامعه‌ی مدنی و قوانینش تصاحب‌ماحصل کارگر توسط سرمایه‌دار را قانونی جلوه داده‌اند اما اگر عکسش اتفاق بیفتد و یا حتی کارگر در محیط کار دست به اعتراض و یا اعتصاب بزند، طبق قانون، که همانا حافظ سرمایه‌داران و سرمایه‌شان است، با کارگران معترض به جرم اخلاف در امر تولید و کسب‌وکار و هم‌چنین به جرم تعرض به حریم منافع شخصی و اموال سرمایه‌دار به شدت برخورد می‌شود. جامعه‌ی مدنی برای سیستم سرمایه‌داری مانند ویتروینی شیک و پیک برای یک مغازه است که می‌خواهند با مفاهیم ذهنی و فریبنده، و تصاویری سراب‌گونه و غیرواقعی جلب توجه کرده و گذر هر رهگذری را به سمت خود کج کنند. در این سیستم اهمیتی ندارد افراد چه عقایدی دارند. تنها وجه مهم ارزش اضافی و سودی است که از دل نیروی کار کارگران و عرق جبین‌شان برمی‌خیزد و گردش و انباشت سرمایه را برای طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکم موجب می‌شود.

در سرمایه‌داری طبقه‌ی حاکم بر جامعه (سرمایه‌داران) برعکس دوران برده‌داری و فئودالی در غالب مواقع نیازی به خشونت آشکار و اعمال محدودیت بر زندگی طبقه‌ی زیردست (کارگر) نمی‌بیند. این طبقه برای اعلان برتری خود در ظاهر نمی‌گوید کارگران باید مانند ما غذا نخورند یا مانند ما لباس نپوشند، بل که آزاد هستند هر کاری که می‌خواهند انجام دهند و همه با هم برابر هستیم. اما در واقعیت هیچ کارگری بنا بر روابط تولیدی موجود توان و هزینه‌ی غذا خوردن یا لباس پوشیدن و گذران معیشت به مانند طبقه‌ی حاکم را ندارد. این همان آزادی و برابری پوشالی و پوچی است که ورد زبان لیبرال‌ها و دموکراسی‌خواهان و در یک کلام مداحان جامعه‌ی مدنی شده است. در نتیجه کسانی که گول آزادی، برابری و عدالتِ نمادین سرمایه‌داری را خورده‌اند، در باتلاق **سیاست بورژوازی** افتاده‌اند و با هر دست و پا زدنی بیشتر در آن فرو می‌روند.

در سیستم سرمایه‌داری تأکید بر مبادله برابری است. برای هر مبادله بایستی یک طرف خریدار و یک طرف دیگر به‌عنوان فروشنده موجود باشد. در این سیستم بر اساس مبادله‌ی برابرها خرید و فروش هر چیزی امکان‌پذیر است؛ البته با پیش‌شرط شیء‌وارگی (تبدیل شدن به شیء و مطیع‌سازی) یا به شکل کالا در آمدن به منظور هموار کردن مسیر مبادله. مبادله هرچند که در دوران‌های پیش از سرمایه‌داری نیز وجود داشته است، مثل کفافی که کفش تولید می‌کرد، از آن طرف خیاطی که لباس می‌دوخت، محصولات خود را با میانجی شیء یا جنسی که مورد پذیرش همگان باشد (در دوره‌هایی گندم این نقش را داشته است) ارزش‌گذاری کرده و به مبادله محصولات می‌پرداختند و نیازهای خود را برطرف می‌کردند. اما مبادله‌ی کالایی‌ای که اکنون شکل می‌گیرد کاملاً متفاوت از آن دوران است.

این تبدیل شدن به شیء براساس منطق سرمایه به حدی گسترده است که بر تمامی روابط اجتماعی سایه افکنده است و حتی روابط بین انسان و خود نیروی کار انسانی را نیز شامل می‌شود. به‌طوری‌که روابط میان انسان‌ها صرفاً در مسیر مبادله و در نقش فروشنده یا خریدار شکل می‌گیرد و هدف فقط کسب سود است. مثل رابطه‌ی بین مستأجر در نقش خریدار و صاحب‌خانه در نقش فروشنده برای مبادله مسکن، یا رابطه‌ی بین دانش‌آموزان در نقش خریدار و مدارس خصوصی در نقش فروشنده، برای مبادله کالایی به اسم آموزش و یا رابطه‌ی بین بیماران به‌عنوان خریدار و پزشکان و مراکز درمانی به‌منزله‌ی فروشنده برای مبادله‌ی خدمات و کالایی به نام بهداشت و درمان.

نیروی کار انسانی نیز به شکل کالایی جهت خرید و فروش در بازار درآمده است. این کالا بر اساس مبادله‌ی برابرها تحت عنوان مزد یا اجرت مبادله می‌شود. فروشنده‌ی این مبادله، کارگر و خریدار نیز سرمایه‌دار است. مزد اما، آن مفهوم زیبای پشت ویتیرینی است که مسیر کالایی شدن نیروی کار و امکان مبادله‌ی برابر نمادین آن را هموار ساخته است و در ظاهر توانسته است وانمود کند که برخلاف دوره‌های برده‌داری و فئودالی حق یا ارزش کار کارگر، که اکنون کالا است، تماماً پرداخت شده است. در واقعیت اما چیز دیگری است. همان‌طور که پیشتر اشاره شد در دوران برده‌داری چیزی تحت عنوان مزد وجود نداشت و پاداشی که برده در ازای کارش دریافت می‌کرد صرفاً غذا و جای خواب برای زنده ماندن از طرف برده‌دار بود و حتا آن بخش از کار برده که صرف جبران ارزش مایحتاج خود می‌کند چون کار اجباری برای برده‌دار به‌نظر می‌رسد. دوران فئودالی نیز ارزش کار پرداخت‌شده‌ی رعیت با کاری که بر روی قسمت کوچکی از زمین به‌عنوان ملک خود برای رفع نیازهای خود شخصی و خانوادگی انجام می‌داد (ارزش کار پرداخت‌شده) و کاری که بر روی زمین فئودال انجام می‌داد و محصولاتش هم برای فئودال بود (ارزش کار پرداخت‌نشده) از هم جدا شده بود. در هر دوی این شیوه‌های تولید تأکیدی بر برابری و عدالت و یا عبارتی مانند مبادله‌ی برابرها نبود. در دوران سرمایه‌داری اما مزد به‌معنای پرداخت کل ارزش نیروی کار کارگر است بدون هیچ‌گونه اشاره و نشانه‌ای از استثمار یا به بیگاری گرفتن

کارگران. چون سرمایه‌داری بر مبنای کسب سود و انباشت سرمایه شکل گرفته است و اگر چیزی غیر از این می‌بود اصلاً سرمایه‌داری وجود نداشت. سرمایه ارزشی است خودارزش‌افزا و این ارزش‌افزایی جز از راه استثمار کارگر امکان ندارد. کار روزانه‌ی کارگر (به‌طور مثال ۸ ساعت) به دو بخش کار لازم و کار اضافی تقسیم می‌شود. کار لازم کاری است که کارگر در ساعات اولیه‌ی کار انجام داده و ارزش مزدی که از سرمایه‌دار دریافت می‌کند را در همین ساعات ابتدایی با تولید کالا و انتقال ارزش به کالای نهایی برای سرمایه‌دار خلق می‌کند (تقریباً ۳ ساعت از هشت ساعت). مابقی کار (۵ ساعت از هشت ساعت)، کار اضافی یا بدون مزد است که ارزش اضافی را برای سرمایه‌دار به ارمغان دارد (به‌عبارتی، مزد تعیین‌شده‌ای که برای هشت ساعت کار روزانه به کارگر پرداخت می‌شود در واقع دست‌مزد فقط ۳ ساعت کاری می‌باشد نه هشت ساعت و مزد ۵ ساعت کاری دیگر به کارگر پرداخت نشده است. البته این میزان بسته به شرایط متغیر است و به آن ارزش اضافی گفته می‌شود. این است راز ثروتمندی سرمایه‌داران و در مقابل فلاکت کارگران در نظام سرمایه‌داری) و این‌گونه است که با وجود این‌که بخش اعظم کار کارگر پرداخت نشده است، تضاد بزرگی که بر اساس مبادله‌ی برابرها به‌وجود می‌آید با مفهومی پدیداری و ذهنی تحت عنوان مزد بر آن غلبه شده و به پشت پرده می‌رود. در ظاهر عدالت و برابری آبکی و نمادین و در باطن اما همان استثمار دوره‌های پیشین به شکلی پیچیده‌تر، برنامه‌ریزی‌شده و سیستماتیک. در سرمایه‌داری برابرها با هم مبادله می‌شوند، ولی به‌میان‌جی استثمار، همین برابری نابرابری طبقاتی را باز تولید می‌کند.

## مفهوم آزادی

زمانی که سخن از آزادی به‌میان می‌آید، بنابر طبقاتی بودن جامعه و تضاد آشتی‌ناپذیر این دو طبقه، باید بپرسیم آزادی برای کدام طبقه؟ آزادی برای چی؟

نخست بپردازیم به تعریف آزادی موجود در جامعه‌ی مدنی از زبان و بیان لیبرال‌ها و دموکراسی‌خواهان. آزادی برای لیبرال‌ها و عاشقان سینه‌چاک دموکراسی، به‌معنی آزادی بیان در عقاید، آزادی در نوع پوشش، سبک زندگی و بسیاری از موارد این‌چنینی است. در جهانی که نظام سرمایه‌داری حاکم است هیچ‌چیز به مانند خود واقعی آن‌چه که هست آشکار نمی‌شود، زیرا آزادی در چارچوب نیازهای سرمایه است که معنا می‌یابد. چون همان‌طور که گفتیم منطق سرمایه یک منطق شیء‌واره‌ساز است و همواره سعی در کشیدن هر چیزی به داخل این منطق جهت مبادله و در نهایت کسب سود و انباشت سرمایه است. مثلاً آن آزادی‌ای که افراد در انتخاب نوع پوشش برای خود متصور هستند آزادی دروغینی است که فرد فکر می‌کند این تصمیم و انتخاب حاصل ذهن و تمایلات خود او و بدون دخالت هیچ عامل خارجی‌ای است. اما واقعیت را باید در صنعت‌های پول‌ساز مد و

انتخاب و ... یافت. صنعتی که با تبلیغات عظیمی که در رسانه‌ها انجام می‌دهد توانسته است تأثیر چشم‌گیری بر ذهن، علایق و تمایلات انسان‌ها بگذارد و با تعریف‌های خود از زیبایی و با تعیین به‌اصطلاح استانداردهای زیبایی یک نمونه یا الگو از زیبایی را به ما معرفی و آن را بر ذهن‌ها تحمیل کند؛ و سپس این ما هستیم که کم‌وبیش آن تأثیرات ذهنی برگرفته‌شده از رسانه را در روابط روزمره‌ی خود با دیگران و هم‌چنین در تصمیم‌ها و انتخاب‌های مان دخیل می‌کنیم و وارد چرخه‌ی بی‌پایان مصرف‌گرایی، که همانا نخستین هدف صنایع مد و لباس نیز است، می‌شویم و این‌گونه است که انتخاب‌های افراد تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و عوامل خارجی شکل می‌گیرند و به تمایلات و خواست‌های انسان سمت‌وسو می‌دهند، طوری که احساس کاذب آزادی در انتخاب خدشه‌دار نشود.

**تعریف درست و طبقاتی از آزادی در جامعه‌ای طبقاتی:** طبقه‌ی سرمایه‌دار آزادی را حول منافع طبقاتی خود معنی می‌بخشد به‌طوری‌که بتواند کارگران را به شدیدترین شکل ممکن و بدون هیچ دردسری استثمار کند و با انباشت روزافزون سرمایه و تصاحب سودی، که حاصل رنج و کار کارگران است، به زندگی انگل‌وار خود تداوم بخشد. سرمایه‌داری تعریفش از آزادی برای کارگران این است که آن‌ها آزادند که خود انتخاب کنند نیروی کار خود را به چه کسی بفروشند، اصلاً آزاد هستند انتخاب کنند بفروشند یا نفروشند و این‌که برخلاف دوره‌های برده‌داری و فئودالی اجباری در کار کردن‌شان نیست، می‌خواهند کار کنند و اگر دلشان نخواست کار نکنند. اما واقعیت چیز دیگری است. زیرا با شرایط موجود و قوانین اقتصادی حاکم و به لطف نظام پر از تعفن سرمایه‌داری، شخصی از طبقه‌ی کارگر، که جز نیروی کار خود هیچ چیز دیگری برای فروش و عرضه ندارد، برای زنده ماندن و تأمین نیازهای اولیه و ابتدایی خود مانند خوراک و پوشاک و نوشاک، ناچار است نیروی کار خود را بفروشد. چون در غیراین‌صورت از تأمین همین نیازهای اولیه نیز عاجز است. پس آزادی‌ای که در ظاهر وجود دارد پیشاپیش توسط یک اجبار احاطه شده است و مادامی که قوانین موجود سرمایه‌دارانه است کارگر توسط سرمایه‌دار استثمار می‌شود و محصول رنج و کارش نیز تصاحب می‌شود. در حالت پایه‌ای، برای کارگر تفاوتی ندارد که نیروی کار خود را چگونه و به چه کسی می‌فروشد. آزادی واقعی برای طبقه‌ی کارگر نخست باید در روابط تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی که زمینه استثمار شدن‌شان را فراهم می‌کند اتفاق بیافتد و از قیدوبند سرمایه، کار مزدی و در کل سیستم خون‌خوار سرمایه‌داری رهایی یابد، طوریکه دیگر شاهد بهره‌کشی و تصاحب دست‌رنجش توسط سرمایه‌داران نباشد.

جامعه‌ی مدنی و تمامی قوانین و اصطلاحات روزمره‌اش در راستای هژمونی و تسلط طبقه‌ی حاکم سرمایه‌دار بر طبقه‌ی زیردست کارگر است. چون همان‌طور که پیش‌تر گفتیم تمامی مفاهیم جامعه‌ی مدنی مفاهیمی ذهنی و غیرواقعی بوده و آن آزادی، برابری و دموکراسی‌ای که ورد زبان‌ها شده است، وهم‌هایی ضروری هستند که در راستای منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار عمل می‌کنند.

کارگران می‌بایستی که آگاهی درست و طبقاتی را کسب نمایند تا در باتلاق سیاست‌های فریبنده‌ی بورژوازی دست و پا نزنند. اما صرفاً آگاهی کارگران به ساختار سرمایه‌دارانه‌ی موجود و ماهیت و کارکرد جامعه‌ی مدنی، به‌عنوان میدانی که بازتولید مناسبات سرمایه‌داری را موجب می‌شود، به پیش‌برد مسیر مبارزه‌ی طبقاتی کمک نمی‌کند و صرف این آگاهی نیست که خروج طبقه‌ی کارگر از جامعه‌ی مدنی و قدم نهادن در راه مسیر مبارزه طبقاتی را موجب می‌شود. مبارزه‌ی طبقاتی در تقابل با سرمایه‌داری و جامعه‌ی مدنی و سیاست‌های فریبنده‌ی بورژوازی، عمل و کنشی سیاسی می‌طلبد و آن هم چیزی نیست به جز سیاست کارگری و پرولتری.

آگاهی طبقاتی‌ای که خالی از کنش و بینش سیاسی باشد در حد مطالبات روزمره و فعالیت‌های اقتصادی باقی می‌ماند، یعنی با مقدم داشتن اقتصاد و تأمین معیشت بر سیاست و مبارزه‌ی سیاسی هم‌چنان در باتلاق سیاست‌های بورژوازی و ضدکارگری دست‌وپا می‌زند. لذا افراد یا جریان‌های سیاسی که بدون بصیرت و بینش سیاسی در پی حق‌طلبی کارگران و طبقه‌ی کارگر در چهارچوب و ساختار سرمایه‌دارانه‌ی موجود هستند حتی اگر بر کذایی بودن جامعه‌ی مدنی نیز آگاه باشند درون چهارچوب جامعه‌ی مدنی و سیاست‌های بورژوازی می‌مانند. این جریانات نه تنها به مبارزه‌ی طبقاتی کمکی نمی‌کنند که هیچ، بل که به‌عنوان سدی در برابر طبقه‌ی کارگر عمل کرده و در کنار جریان‌ها و نیروهای لیبرال به حفظ هژمونی وضع موجود، که هژمونی طبقه‌ی سرمایه‌دار بر کارگران است، کمک می‌کنند.

آن میان‌جی‌ای که خود به‌عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر، آگاهی طبقاتی کارگران در طول تاریخ را سبب شده و با تحلیل مشخص از شرایط مشخص عمل و کنش سیاسی طبقه‌ی کارگر را موجب می‌شود، حزب است. حزب با تکوین مبارزه‌ی طبقاتی، خروج طبقه‌ی کارگر از جامعه‌ی مدنی که همانا انحلال و لغو جامعه‌ی مدنی است را مهیا ساخته و با تأسیس دیکتاتوری پرولتاریا، کارگران ماشین دولتی بورژوازی را درهم می‌کوبند و قدرت سیاسی را تسخیر می‌کنند. فقط از این طریق است که آزادی، برابری و عدالت واقعی در جامعه امکان عملی شدن می‌یابد. پس واجب است که با آگاهی کامل و همتی ستودنی قدم در این راه بگذاریم و با دقت نظر و تیزبینی تمامی جریان‌های لیبرال و راست‌گرایی که هدفشان حفظ وضعیت موجود است و نیز نیروهای منحط و مرتد به اصطلاح چپی که فهم‌شان از آزادی همان آزادی‌های لیبرالی و بورژوازی‌ست را شناسایی و افشا کرده و با بصیرتی سیاسی مسیر خود را برای درهم کوبیدن ساختار و شیوه‌ی تولید کنونی و رسیدن به عدالت و رهایی ابدی و دیکتاتوری پرولتاریا هموار کنیم.